



جبر یا اختیار

محمدباقر آل یاسین

جبر یا اختیار انسان از موضوعاتی است که از دیرباز همواره مورد توجه بزرگان اندیشه و دانش پژوهان قرار گرفته و پرسشی بنیادی را در ذهن بسیاری از انسان ها ایجاد نموده است. آیا انسان موجودی است مختار یا مجبور و یا هر دو؟

مسئله جبر و اختیار در رابطه با اعمالی می تواند مورد بحث باشد که اصولاً انسان یا فرد مورد نظر توانایی انجام آن ها را داشته باشد و گرنه به انتفای موضوع، جبر یا اختیار فرقی نمی کند و نتیجه عدم انجام است.

برای پرداختن به این موضوع بسیار پیچیده، چند پرسش اساسی را مطرح و پاسخ های مناسب را برای این پرسش ها جست و جو می کنیم؛ سپس از بزرگان اندیشه و کتاب مقدس قرآن کریم کمک می گیریم شاید بتوانیم به درک هر چه بهتر موضوع و احتمالاً یافتن پاسخ مناسب دست یابیم.

پرسش اول: سیستم چیست؟

کامل ترین توصیفی که به نظر نگارنده از سیستم شده است، به شرح زیر می باشد: سیستم یعنی مجموعه ای متشکل از عوامل گوناگون که روی یک دیگر به طور دینامیک اثر می گذارند و برای به انجام رساندن کار و یا دست یافتن به هدف خاصی سازمان یافته اند؛ مانند: آشپز به علاوه وسایل آشپزی، خواننده و وسایل صوتی، سیستم راه آهن، دستگاه مونتاژ قطعات به صورت خط زنجیر، یخچال خانگی، ساعت، دستگاه مرکزی تلفن، کامپیوتر دیجیتال، اتومبیل و ماشین های گوناگون، سازمان های اداری، بنگاه های بازرگانی و مالی، مدارس، خانواده، باشگاه ها، ساختمان مسکونی، شهر، منطقه، سلول ها، گیاهان، حیوانات، انسان ها، منظومه شمسی، مولکول، کریستال، زبان ها، ریاضیات و



پرسش دوم: عوامل ساختار سیستم ها کدامند؟

مهم ترین عوامل ساختاری هر سیستم عبارتند از:

- ۱- حدود سیستم، که آن را از دنیای خارج جدا می سازد؛ مانند پوست بدن انسان.
- ۲- عوامل سازنده سیستم، مانند مولکول های یک سلول و یا اطلاعات یک سلول.
- ۳- ذخایر، یعنی محل هایی که عوامل در آن ها جمع می آیند؛ از قبیل انرژی، مواد و اطلاعات.
- ۴- شبکه ارتباط، که وسیله تبادل انرژی، مواد و اطلاعات میان عوامل سیستم و ذخایر گوناگون است.

پرسش سوم: طرز کار یک سیستم چگونه است؟

در طرز کار هر سیستمی چهار عمل زیر را می توان مشاهده کرد:

- ۱- جریان های انرژی، مواد و اطلاعات یا عواملی که میان ذخایر در گردشند.
- ۲- دریچه ها، که اندازه ورود و خروج جریان ها را کنترل می کنند. هر دریچه را می توان به عنوان یک مرکز تصمیم گیری شمرد؛ مانند تصمیمات رئیس دانشگاه.
- ۳- فاصله زمانی، که نشان دهنده مدت هر جریان از آغاز تا پایان است.
- ۴- مدارهای عملکرد معکوس (feedback) که همان مدارهای اطلاعاتی هستند. این مدارها آثار ناشی از کار ذخایر، فواصل زمانی دریچه های کنترل و جریان ها را با هم ترکیب می کنند و به همین سبب در طرز کار سیستم ها نقش تعیین کننده ای دارند. در واقع مدارهای عملکرد معکوس با توجه به هدف سیستم، نقش وسیله تشخیص را ایفا نموده و اطلاعات لازم برای تصمیم گیری را به مرکز تصمیم گیری که دریچه (عمل شماره ۲) می باشد، می دهد.

پرسش چهارم: آیا هر فرد انسان یک سیستم است؟ در صورت مثبت بودن، چگونه سیستمی است؟

در طبقه بندی سیستم ها، سیستم های بیولوژیک مانند سلول ها، گیاهان، حیوانات و انسان ها جزو پیچیده ترین و رمزآلود ترین سیستم ها می باشند و در آن میان، انسان از بقیه پیچیده تر و کامل تر است.



با دقت در پرسش‌های چهارگانه فوق و پاسخ‌های مربوطه از دانش سیستم‌ها، معلوم می‌شود که یک یخچال خانگی، یک موشک هدایت‌شونده توسط هوش مصنوعی نصب شده روی آن، یک حیوان مانند یک الاغ و یک انسان، همگی یک سیستم بوده و دارای وسیله تشخیص و ابزار تصمیم‌گیری (دریچه) می‌باشند.

با توجه به تعریف سیستم که دارای هدف و غایتی است، ماشین، سازمان‌های اداری، کامپیوتر و نظایر آن‌ها را انسان ساخته، هدف و غایت آن‌ها را نیز تعیین می‌کند. ولی چه کسی سیستم‌هایی نظیر مولکول‌ها، منظومه شمسی، سلول‌ها، گیاهان، حیوانات و انسان‌ها را می‌سازد و هدف و غایت آن‌ها را تعیین می‌کند؟ پاسخ این پرسش را دانش سیستم‌ها نمی‌تواند بدهد. خرد، اندیشه و ایمان انسان‌ها می‌گوید: خالق این سیستم‌ها هدف و غایت آن‌ها را تعیین می‌کند. خالق جهان کیست؟ خداوند متعال. پس خداوند متعال است که جهان را که یک سیستم بزرگ است، با زیر سیستم‌هایش* نظیر ابرها، مولکول‌ها، سلول‌ها، کره زمین، منظومه شمسی، حیوانات و انسان‌ها را خلق و برای هر زیرسیستم هدفی و غایتی در رابطه با زیرسیستم‌های بزرگ‌تر تعیین می‌کند و اهداف و غایات این زیرسیستم‌ها مجدداً در رابطه با زیرسیستم بزرگ‌تر بوده تا به سیستم کل جهان و اهداف آن منتقل می‌شود.

یک یخچال خانگی نسبت به خط تولید یخچال خانگی، یک زیرسیستم؛ و خط تولید نسبت به کل کارخانه، یک زیرسیستم؛ و کارخانه نسبت به وزارتخانه مربوطه، یک زیرسیستم و... می‌باشد. و تصمیم‌گیری هر زیرسیستم فقط در رابطه با اهداف خود زیرسیستم بر مبنای وسیله تشخیص همان زیرسیستم است؛ و چون ابزار تصمیم‌گیری و وسیله تشخیص زیرسیستم‌های بزرگ‌تر را ندارد (چون در آن‌ها تعبیه نشده است)، لذا نمی‌تواند در مورد آن‌ها اظهار نظر کرده و برای آن‌ها تصمیم‌گیری کند. زیرا زیرسیستم بزرگ‌تر به آن محیط است و زیرسیستم کوچک‌تر محاط در زیرسیستم بزرگ‌تر خود می‌باشد.

**وسيله تشخیص و ابزار
تصميم‌گيري در يك سیستم
به مفهوم انتخاب و اختيار
است برای آن سیستم.**



هرسیستم بزرگ تر، زیرسیستم های خود را کنترل می کند و نهایتاً سازنده سیستم های بزرگ ترند که اهداف سیستم و زیرسیستم های آن را تعیین کرده و وسیله تشخیص و ابزار تصمیم گیری را در آن ها تعبیه می کند. در واقع سازنده هرسیستم است که سیستم را به گونه ای می سازد که با توجه به هدف تعیین شده خود، کار کند.

لذا به موضوع جبر و اختیار به این گونه نزدیک می شویم که وسیله تشخیص و ابزار تصمیم گیری در یک سیستم به مفهوم انتخاب و اختیار است برای آن سیستم. ولی از دیدگاه سازنده سیستم، اجبار است. چون سازنده سیستم، به گونه ای آن را طراحی و ساخته است که سیستم عملی را انتخاب (اختیار) کند که سازنده تعیین نموده است. یعنی هرسیستم مجبور است عملی را انتخاب و اختیار کند که سازنده

تا ۱۰ درجه سانتی گراد باشد. وسیله تشخیص و تصمیم گیری یخچال، ترموستات آن است؛ لذا هرگاه دمای داخل یخچال از ۴ درجه سانتی گراد کم ترشود، تعیین نموده است.

از دیدگاه خود سیستم، عمل اختیار می شود چون دارای وسیله تشخیص و ابزار تصمیم گیری می باشد. ولی از دیدگاه سازنده مجبور است؛ چون نوع اختیار آن سیستم را او تعیین نموده است. بنابراین هر سیستم هم مختار است هم مجبور؛ بستگی دارد که نگاه به سیستم از درون سیستم باشد یا از بیرون و از جانب سازنده.

مثال ۲: یک موشک هدایت شونده توسط هوش مصنوعی تعبیه شده روی آن نیز، یک سیستم خودکار است. این موشک از طریق ارسال امواج به طرف هواپیمای هدف و دریافت انعکاس این امواج تجزیه و تحلیل توسط هوش مصنوعی (وسیله تشخیص) جهت خود به سمت هواپیما را تعیین و مثال ۱: از نظر دانش سیستم، یک یخچال خانگی دارای ترموستات، در طبقه بندی سیستم ها یک سیستم ساده سایبرنتیک یا خودکار می باشد. سازنده یخچال آن را به گونه ای طراحی و ساخته است که مثلاً دمای داخل آن بین ۴



یا اصلاح می کند (تصمیم گیری) تا هدف تعیین شده برای سیستم (برخورد و انفجار هواپیما) حاصل شود. این سیستم از نگاه درون، انتخاب یا اختیار می کند، چون وسیله^۳ تشخیص و تصمیم گیری دارد ولی از دیدگاه طراح و سازنده مجبور است عملی را انتخاب کند که او تعیین نموده است.

مثال ۳: هر حیوانی از جمله یک الاغ، یک سیستم بیولوژیک پیچیده است. فرض کنیم این الاغ هیچ گونه تجربه^۴ رویارویی با انسان را نداشته و گرسنه در کوچه باغ های یک روستا به دنبال علف است. درب یکی از باغ ها باز و صاحب باغ با چماق جلوی درب باغ ایستاده است. الاغ به سمت باغ حرکت می کند تا شکم خود را سیر کند. ولی با نوازش چماق باغبان مواجه شده و از آن محل دور می شود. آیا چنان چه روزی دیگر این اتفاق بیفتد، باز هم این الاغ عزم باغ خواهد کرد؟ شاید چند بار هم، این حادثه تکرار شود ولی سرانجام روزی الاغ قبل از حرکت به سمت باغ، توقف می کند، به صاحب باغ و چماقش نگاه کرده، گوش هایش را تیز می کند و کمی تکان می دهد و از رفتن به سمت باغ منصرف می شود؛ زیرا تجربه های قبل به او آموخته است که نه تنها به مقصود نمی رسد، بلکه کتک هم می خورد. این حیوان، هم وسیله^۵ تشخیص دارد و هم ابزار تصمیم گیری و عمل. عمل او از دیدگاه درون سیستم یک اختیار است و از دیدگاه خالق او، اجبار. چون خالق این سیستم را به گونه ای طراحی نموده است که او مجبور است چنین عملی را اختیار کند.

سیستم ها را به طور کلی می توان به دو دسته تقسیم نمود:

*دسته^۶ اول: سیستم های ساخت انسان که خود سه نوع اند:

نوع اول: سیستم هایی که خود انسان ها درون آن وجود ندارند، مانند سیستم های خودکار و مکانیزه.
نوع دوم: سیستم هایی که انسان و ماشین هر دو درون آن هستند، مانند سیستم های دستی و نیمه خودکار.

نوع سوم: سیستم هایی که فقط انسان ها درون آن هستند، مانند سیستم های اداری و بازرگانی.

*دسته^۷ دوم: سیستم هایی که انسان در ساخت آن ها هیچ گونه دخالتی ندارد، مانند منظومه شمسی، مولکول، ابر، سیستم های بیولوژیک و... که خالق آن ها خداوند متعال است.



درسیستم های دسته اول (هرسه نوع) که خالق آن ها انسان است، کلیه سیستم ها مجبورند عملی را انتخاب کنند که انسان برای آن ها تعیین کرده است؛ و از نگاه درون، همه این سیستم ها انتخاب می کنند؛ و در سیستم هایی که خالق آن ها خداوند است، نیز همین گونه است. از نظر خداوند و یا اولیای واصل به حق، همه عالم مجبورند اعمالی را انتخاب کنند که حضرت حق تعیین فرموده است؛ و چون خالق انسان نیز خداوند است، پس دسته اول (هرسه نوع) زیرسیستم دسته دوّمند. ولی در نگاه از درون سیستم، هرکس با وسیله تشخیص خود و ابزار تصمیم گیری که دارد، عمل را اختیار می کند.

نکته بسیار مهم این است که هیچ سیستمی حق ندارد از بیرون نگاه کند و بگوید: من مجبورم و خالق این گونه خواسته است. این نکته بسیار ظریفی است که کلام مقدس قرآن و سخنان بزرگان نیز مؤید آن است که ذیلاً به آن ها اشاره می شود:

جبر و اختیار از دیدگاه عین القضاة همدانی:

عین القضاة همدانی می نویسد: "آدمی در حرکات و سکنات مضطر است و اگر چه او را مختار بینند، در مختاری مضطر است. ای عزیز! هم چنان که مثلاً آتش را در احراق و نان در اشباع و آب در ارواء (روانی و سیالیّت) و سنگ در فرود آمدن به زیر مضطّرند و جز این چیز دیگر نتوانند؛ الشمس والقمر والنجوم مسخرات. خورشید و ماه و ستارگان مسخرّند به امر حق. (اعراف/۵۴)

هریکی در کاری دیگر مسخرّ؛ چنان که قلم کاتب را در کار دیگر مسخرّ است و کارد در کاری دیگر مسخرّ و کاغذ و مداد و غیر آن، هریکی خود، کاری دیگر را مسخرّ است و قلم کار مداد نکند و در کار خود کردن نیز مسخرّ است چنان که به خود بی کاتب یک حرف هم ننویسد و نتواند نبشتن. هم چنین تحقیق دان که آفتاب و ماه و زهره و زحل و مشتری و کواکب و ثوابت و آب و خاک و آتش

مقصود از این همه، آن است که یقین بدانی که اگر نویسم و اگر ننویسم، در هر دو مقهور و مضطر باشم زیرا که چون بنویسم، اگر چه به اختیار بنویسم، در به اختیار نوشتن مضطر باشم؛ و چون ننویسم، اگر چه به اختیار ننویسم، در نانوشتن مضطر باشم



و هوا هریکی کاری را شاید معین و کار گیری نکند و کار خود نیز به خود نکند الاّ به طریق تسخیر."

قاضی همدانی در ادامه بحث در نامه چهل و سوم چنین می نویسد: "چنان که هریکی از مُلک و ملکوت مسخرّ کاری معین است، آدمی مسخرّ یک کار معین نیست از روی ظاهر، بلکه مسخرّ مختاری است و چنان که احراق را در آتش بستند، اختیار در آدمی بستند. پس چون او را محل اختیار کردند، او را جز مختار بودن روی کاری دیگر نبود؛ چنان که آتش را جز محرق بودن هیچ روی نبود. پس چون محل اختیار آمد، به واسطه اختیار از او کارهای مختلف در وجود آید؛ خواهد حرکت کند از جانب چپ، خواهد از راست، خواهد ساکن بود، خواهد متحرک. بدین سبب او را به عالم ابتلا و احکام فرستادند: لیبلوکم ایکم احسن عملاً (تایبازماید شما را کدام نیکوترین در عمل). (هود/۷)"

در ادامه قاضی می نویسد: "مقصود از این همه، آن است که یقین بدانی که اگر نویسم و اگر ننویسم، در هر دو مقهور و مضطر باشم زیرا که چون بنویسم، اگر چه به اختیار بنویسم، در به اختیار نوشتن مضطر باشم؛ و چون ننویسم، اگر چه به اختیار ننویسم، در نانوشتن مضطر باشم؛ و چون مرا مختار نوشتن و نانوشتن کردند، از جانب قهر ازلی و قضاء حتم سرمدی و حکم جزم الهی جز مختار نوشتن یا نانوشتن نتوانم بود. اکنون این جایگه یک نکته بدان: حرکات و سکنات آدمی بعضی سبب سعادت ابدی است و بعضی سبب شقاوت ابدی است. هر که را برای سعادت آفریدند، جز مختار حرکات اهل سعادت نتواند بود؛ و آن را که برای شقاوت آفریدند، جز مختار حرکات اهل شقاوت نتواند بود. اگر چنان که تو را در خاطر آید که پس دعوت انبیاء را چه فایده بود؟ بدان که دعوت انبیاء یکی از اسباب حصول علم به سعادت و شقاوت بود و حصول علم، سبب آن است که آدمی محل اختیار حرکات و سکنات اهل سعادت آید. چنان که مثلاً عسل در پیش کسی نهاده بود و او را اشتهای عسل خوردن

نکته بسیار مهم این است که هیچ سیستمی حق ندارد از بیرون نگاه کند و بگوید: من مجبورم و خالق این گونه خواسته است.



بُود و در آن عسل زهر است. اگر منبهی آن جا نبُود، جهل مرد به مسمومی عسل، سبب آن بُود که او آن عسل خوردن اختیار کند و مرآن عسل خوردن را، سبب هلاک او شود. اکنون اگر او را مردی گوید که این عسل مسموم است، و این مرد را در دروغ غرض نداند، لابد به ترک آن عسل، به گفتن، اختیار کند و این اختیار سبب حیات او بُود. اکنون دنیای پر شهوات، مثال این عسل دان، و خلق هم عاشق دنیا؛ زیرا که نزدیک ایشان حالی لذیذ است. انبیاء منبهانند.

جبر و اختیار در قرآن کریم:

در قرآن کریم وقتی نگاه خالق سیستم از بیرون سیستم است، همگی جبر است؛ مانند آیات زیر:

ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوه ولهم عذاب عظیم. (خداوند مُهر نهاد بر دل ها و گوش ها و چشم های آنان و آنان راست عذابی بزرگ) (بقره/۲)

فلم تقتلواهم ولاکن الله قتلهم ومارمیت اذ رمیت ولكن الله رمی. (شما آن ها را نکشتید بلکه خداوند آن ها را کشت و هنگامی که تو تیر انداختی، تو نیانداختی بلکه خدا انداخت) (انفال/۱۷)

ولو شاء ربک لامن من فی الارض کلهم جمیعاً افانت تکره الناس حتی یكونوا مؤمنین. (ای رسول ما! اگر خدای تو در مشیت ازلی می خواست اهل زمین یک سره ایمان می آوردند. تو کی توانی به جبر و اکراه همه را مؤمن و خداپرست گردانی؟) (یونس/۹۹)

وما کان لنفس ان تؤمن الا باذن الله. (هیچ یک از نفوس بشر تا خداوند رخصت ندهد ایمان نخواهد آورد) (یونس/۱۰۰)

در قرآن کریم چنان چه نگاه جبری از درون سیستم باشد، مورد قبول قرار نمی گیرد:

سیقول الذین اشرکوا.... (آنان که شرک آوردند، خواهند گفت اگر خدا می خواست ما و پدران ما مشرک نمی شدیم و چیزی را حرام نمی کردیم. بدین گفتار پیشینیان آنان نیز تکذیب رسل کردند تا آن که طعم عذاب ما را چشیدند) (انعام/۱۴۸)

جبر

در داستان سجده نکردن ابلیس به آدم، سوره الاعراف آیات ۱۱ تا ۲۳ وقتی ابلیس از فرمان خداوند برای سجده آدم سرپیچی کرد، خداوند او را از فرومایگان قرار داد. ابلیس با خداوند به مجادله پرداخت و گفت: تو مرا گمراه کردی (یعنی اگر تو می خواستی، من آدم را سجده می کردم و من مجبور بودم خواست تو را اطاعت کنم). مجادله ابلیس با خداوند، نگاه از بیرون سیستم یعنی نگاه خالق بود نه نگاه مخلوق از درون سیستم. ابلیس حق نداشت از بیرون سیستم مانند خالق، مسأله را ببیند، چون درون سیستم بود. درحالی که وقتی حضرت آدم از بهشت رانده شد، تکبر نکرد و با خدا به مجادله پرداخت و نگفت: تو مرا گمراه کردی. یعنی حضرت آدم مانند خالق از بیرون سیستم نگاه نکرد، بلکه نگاه او از درون و از جایگاه مخلوق بود؛ لذا گفت: ما به خود ظلم کردیم و از زیانکارانیم.

کلیه اوامر و نواهی که در قرآن است، نشان اختیار انسان می باشد و خداوند در سرتاسر قرآن کریم، انسان را به تعقل، تفکر، پرهیز از کارهای ناصواب و انجام کارهای نیکو دعوت می کند. تعقل و تفکر، نشان ابزار تشخیص انسان و انجام کارهای نیکو و پرهیز از اعمال ناصواب، نشان ابزار تصمیم گیری انسان است که خداوند به او عطا فرموده است.

کلیه اوامر و نواهی که در قرآن است، نشان اختیار انسان می باشد و خداوند در سرتاسر قرآن کریم، انسان را به تعقل، تفکر، پرهیز از کارهای ناصواب و انجام کارهای نیکو دعوت می کند.



جبر و اختیار از دید اُشو:

اُشو یکی از مفسران اوپانیشادهای هندوان در تفسیر "ایشاباش اوپانیشاد"، خداوند را هستی یا وجود می‌داند و توضیح می‌دهد که "وجود" و "بود"، صفتِ خداست. او در این تفسیر توضیح می‌دهد که چنانچه انسان فاعل اعمال خود باشد و یا خود را فاعل اعمال خود بداند (اختیار)، دچار کارما می‌شود؛ و برای رهایی از کارما باید این فاعلیت را بر گردن خداوند (هستی) بگذارد و خود را از فاعلیت خلع کند تا مبتلا به کارما نشود. او معتقد است انانیت، یعنی این که من فاعلم (مختارم) و عدم انانیت، یعنی تسلیم و واگذاری هر چیزی به هستی (خداوند). لذا باید ترک انانیت کرد. اُشو در این رابطه با ذکر مثالی تکنیکی را توصیه می‌کند که انسان دچار کارما نشود. او می‌گوید: ما باید مانند هنرپیشهٔ تئاتر یا سینما که نقش خود را به خوبی بازی می‌کند و هیچ یک از حرکات و رفتار او در ایفای نقشش (از قبیل شادی و غم و...) از درون قلبش نیست، فقط ایفای نقش کنیم (یعنی ظاهراً فاعل یا مختار باشیم) ولی عمیقاً این گونه نباشد بلکه هستی (خداوند) را فاعل واقعی همهٔ اعمال بدانیم.

او معتقد است حتی یک جبری هم در میان کسانی که ادعا می‌کنند جبری هستند، وجود ندارد؛ زیرا که جبریون می‌گویند: هر چیزی دردست سرنوشت است، ما چه کاری می‌توانیم بکنیم؟ پس ما کاری نمی‌کنیم.

معنی وجودی این عقیده این است که هنوز احساس انجام دادن وجود دارد. عقیده به جبر کلی یعنی این که ما چیزی نیستیم، راهی نیست که کاری کنیم؛ فقط خداوند است که فاعل است.

جبر و اختیار در کلام مولانا:

به نظر نگارنده، در کلام هیچ یک از عرفا به اندازه مولانا در رابطه با جبر و اختیار مطلب وجود ندارد. وی در جای جای مثنوی و در بسیاری از حکایات، گریزی به موضوع جبر و اختیار زده و انسان را از جبر نکوهش می کند. او جبر را نشان جبری خداوند می داند که نگاهی بیرون از سیستم است و انسان را که وسیله تشخیص و ابزار تصمیم گیری دارد، مختار می داند.

مولانا نگاه سیستم را از بیرون (یعنی جبری بودن را به جای مختار بودن) بی ادبی می داند و در این رابطه در مثنوی معنوی چنین می فرماید:

گفت شیطان که بماغویتنی کرد فعل خود نهان دیو دنی
گفت آدم که ظلمنا نفسنا او ز فعل حق بُد غافل چوما
در گنه او از ادب پنهانش کرد زان گنه بر خود زدن، او بر بخورد
بعد توبه گفتش ای آدم نه من آفریدم در تو آن جرم و محن؟
نه که تقدیر و قضای من بدان؟ چون به وقت عذر کردی آن نهان؟
گفت ترسیدم، ادب نگذاشتم گفت من هم پاسِ آنت داشتم

(مثنوی/دفتر اول/بیت ۱۴۹۸ تا ۱۵۰۳)

پرتال جامع علوم انسانی

در کلام هیچ یک
از عرفا به اندازه
مولانا در رابطه با
جبر و اختیار مطلب
وجود ندارد.





در رابطه با مختار بودن انسان، ابیات ذیل از مثنوی معنوی را می آوریم تا خواننده خود در این اشعار مذاقه لازم نماید:

اوستادان کودکان را می زنند آن ادب سنگ سیه را کی کنند؟
هیچ گویی سنگ را فردا بیا؟ ور نیایی من دهم بد را سزا؟
هیچ عاقل مر کلوخی را زند؟ هیچ با سنگی عتابی کس کند؟
در خرد جبر از قدر رسواتر است زان که جبری حسّ خود را منکراست
(دفتر پنجم / ابیات ۳۰۰۸-۳۰۱۱)

این که فردا این کنم یا آن کنم این دلیل اختیار است ای صنم
وان پشیمانی که خوردی زان بدی ز اختیار خویش گشتی مهتدی
جمله قرآن امر و نهی است و وعید امر کردن سنگ مرمر را که دید؟
هیچ دانا هیچ عاقل این کند؟ با کلوخ و سنگ خشم و کین کند؟
(دفتر پنجم / ابیات ۳۰۲۶-۳۰۲۹)

آن که دزد مال تو، گویی بگیر دست و پایش را بئر، سازش اسیر
وان که قصد عورت تو می کند صدهزاران خشم از تو می دمد
گر بیاید سیل و رخت تو بَرَد هیچ با سیل آورد کینی خرد؟
ور بیاید باد و دستارت ربود کی تو را با باد دل خشمی نمود؟
خشم در تو شد نشان اختیار تا نگویی جبرانه اعتذار
گر شتر بان اشتری را می زند آن شتر قصد زننده می کند
خشم اشتر نیست با آن چوب او پس ز مختاری شتر برده ست بو
(دفتر پنجم / ابیات ۳۰۴۷-۳۰۵۳)

گفت دزدی شحنه را: ای پادشاه آن چه کردم بود آن حکم اله
گفت شحنه: آن چه من هم می کنم حکم حق است ای دو چشم روشنم
از دوکانی گر کسی تُربی برد کاین ز حکم ایزد است ای با خرد
بر سرش کوبی دوسه مشت ای گُره حکم حق است این که این جا باز نه
(دفتر پنجم / ابیات ۳۰۶۰-۳۰۶۳)



آن یکی می رفت بالای درخت
صاحب باغ آمد و گفت: ای دنی
گفت: از باغ خدا بنده خدا
عامیانه چه ملامت می کنی؟
گفت: ای ای یک بیاور آن رسن
پس ببستش سخت آن دم بر درخت
گفت: آخر از خدا شرمی بدار
گفت: از چوب خدا این بنده اش
چوب حق و پشت و پهلو آن او
گفت: توبه کردم از جبر ای عیار

(دفتر پنجم/ ابیات ۳۰۸۹-۳۰۸۰)

هر چه نفست خواست، داری اختیار
داند او که نیکبخت و محرم است
زیرکی ز ابلیس و عشق از آدم است
زیرکی سبّاحی آمد در بحار

(دفتر چهارم/ ابیات ۱۴۰۵-۱۴۰۲)

در تردّد مانده ایم اندر دو کار
این کنم یا آن کنم او کی گوّد
هیچ باشد این تردّد در سرم
این تردّد هست که موصل روم
پس تردّد را نباید قدرتی
بر قضا کم نه بهانه ای جوان
این تردّد کی بود بی اختیار
که دو دست و پای او بسته بود
که روم در بحر یا بالا پرم؟
یا برای سحر تا بابل روم
ورنه آن خنده بود بر سبّلتی
جرم خود را چون نهی بر دیگران؟

(دفتر ششم/ ابیات ۴۱۸-۴۱۳)



زاری ما شد دلیل اضطرار خجلت ما شد دلیل اختیار
گرنبودی اختیار، این شرم چیست؟ وین دلیل وخجلت و آزرم چیست؟

(دفتر اول / ابیات - ۶۲۲-۶۲۱)

سعی شکر نعمت، قدرت بود جبر تو انکار آن نعمت بود
شکر قدرت، قدرت افزون کند جبر، نعمت از کفت بیرون کند
جبر تو خفتن بود در ره، مخسب تا نبینی آن در و درگه، مخسب

(دفتر اول / ابیات - ۹۴۴-۹۴۲)

جبر، خفتن در میان رهنزان مرغ بی هنگام کی یابد امان؟
این قدر عقلی که داری گم شود سر که عقل ازوی پرد، دم می شود

(دفتر اول / ابیات - ۹۴۸-۹۴۷)

گر توکل می کنی، در کار کن کشت کن، پس تکیه بر جبار کن

(دفتر اول / بیت ۹۵۹)

حضرت مولانا جبر را برای اولیای واصل و سالکان فناء فی الله و عشاق خداوند مجاز می داند. زیرا آنان با ذوب در حضرت باری، دیگر نه ابزار تشخیص دارند و نه تصمیم. کردار و گفتار آن ها، کردار و گفتار خودشان نیست؛ کردار و گفتار حق است و آن ها در حق محو شده اند.

جبر** چبود؟ بستن اشکسته را یا بپیوستن رگی بگسسته را
چون در این ره پای خود نشکسته ای بر که می خندی؟ چه پا را بسته ای؟
وان که پایش در ره کوشش شکست در رسید او را براق و در نشست
حامل دین بود او، محمول شد قابل فرمان بُد او، مقبول شد
تا کنون فرمان پذیرفتی ز شاه بعد از این فرمان رساند بر سپاه
تا کنون اختر اثر کردی در او بعد از این باشد امیر اختر، او

(دفتر اول / ابیات - ۱۰۸۴-۱۰۷۹)



لفظ جبرم عشق را بی صبر کرد
این معیت با حق است و جبر نیست
ور بود این جبر، جبر عامه نیست
جبر را ایشان شناسند ای پسر
غیب و آینده بر ایشان گشت فاش
اختیار و جبر ایشان دیگر است
هست بیرون قطره خرد و بزرگ
طبع ناف آهو است آن قوم را
تو مگو کاین مایه بیرون خون بود
تو مگو کاین مس برون بُد محتقر
اختیار و جبر در تو بُد خیال
چون دریشان رفت، شد نور جلال

(دفتر اول / ابیات - ۱۴۸۳ ۱۴۷۳)

جبر باشد پرّو بال کاملان
همچو آب نیل دان این جبر را
جبرهم زندان و بند کاهلان
آب مؤمن را و خون مر گبر را

(دفتر ششم / ابیات - ۱۴۴۹ ۱۴۴۸)

این ابیات اشاره دارد به داستان لابه کردن قبطی سبطی را که یک سبو به نیت
خویش از نیل پُر کن و بر لب من نه تا بخورم و...



من شنیدم که در آمد قبطی ای
گفت: هستم یار و خویشاوند تو
زان که موسی جادوی کرد و فسون
سبطیان زو آب صافی می خورند
قبط اینک می مُرند از تشنگی
بهر خود یک طاس را پر آب کن
چون برای خود کنی آن طاس، پُر
من طفیل تو بنوشم آب هم
گفت: ای جان و جهان خدمت کنم
بر مراد تو رَوم شادی کنم
طاس را از نیل او پر آب کرد
طاس را کج کرد سوی آب خواه
باز از این سو کژ کرد، خون آب شد
زهره دارد آب کز امر صمد
یا تو پنداری که حرف مثنوی

از عطش اندر وُثاق سبطی ای
گشته ام امروز حاجتمند تو
تا که آب نیل ما را کرد خون
پیش قبطی خون شد آب از چشم بند
از پی ادبار خود یا بد رگی
تا خورد از آبت این یار کُهَن
خون نباشد، آب باشد پاک و حرّ
که طفیلی در تبع بجهد ز غم
پاس دارم ای دو چشم روشنم
بنده تو باشم آزادی کنم
بر دهان بنهاد و نیمی را بخورد
که بخور تو هم، شد آن خون سیاه
قبطی اندر خشم و اندر تاب شد
گردد او، با کافران آبی کند؟
چون بخوانی، رایگانش بشنوی؟

(دفتر چهارم / ابیات ۳۴۳۲ به بعد)

همان طور که مولانا در ابیات فوق در داستان قبطی و سبطی می فرماید، جبر یا اختیار و حتی سایر فرمایشات او در مثنوی و بقیه آثارش، بستگی به مخاطب، متفاوت است. یک مطلب برای قومی خوب و برای قومی دیگر بد است. نمونه دیگری از جبر را از یکی از غزلیات مولانا در ذیل می آوریم که یقیناً مخاطب آن، عوام نیستند:

هر طریبی که در جهان گشت ندیم کهنتری
 هر هنری و هر رهی کان برسد به ابلهی
 می برمد ازو دلم چون دل تو ز مقدری
 نیست به پیش همتم زو طریبی و مفخری
 زو نخورد شکر لبی، فر نهدد به مخبری
 چون برسد به هر دهن

خلق شده شکار او فرجه کنان کار او
 شب به مثال هندوی، روز مثال جادوی
 در پی اختیار او هریک بسته زیوری
 عدل مثال مشعله ظلم چو کور یا کری
 عقل حریف جنگی، نفس مثال زنگی
 عشق چو مست و بنگی، صبر و حیا چو داوری
 گفته به جان هریکی غیر پیام دیگری
 او فکند به هر زمان، اینت ظریف یآوری
 گفت حدیث چرب و خوش با گل و داد خنده اش
 گفت به ابر نکتته ای، کرد دو چشم او تری
 هیچ یکی ز یکدگر پند نکرده باوری
 گفته به چرخ، چرخ زن گرد منازل ثری
 گفته به صبر خون گری در غم هجر دلبری
 گفته به باد در رُبا، پرده ز روی عبهری
 گفته به دل، عبورکن بر رخ هر مصوری
 تا نکنی ملامتی گر شده ام سخنوری
 صبر مرا بکشت حق، صبر نماند و صابری
 آه چه جای گفتن است؟ آه ز عشق پروری
 این همه آب و روغن است، آن چه درین دل من است
 بر طرفی علامتی، هر نفسی قیامتی
 بر سر من نبشت حق، در دل من چه کشت حق؟
 این همه آب و روغن است، آن چه درین دل من است

(دیوان شمس / غزل ۲۴۶۴)

در پایان موضوع را با مطالبی از مقالات شمس تبریزی عارف بزرگی که مراد مولانا جلال الدین بلخی است، خاتمه می دهیم:

"نامه کردارت متلون است. این تلون از جبر است. نامه متلون منویس. آخر جبر را این طایفه به دانند. اگر تو به این جبر معامله کنی، از بسیاری فوائد باز مانی؛ چندان نیست که بگویی: بروم بخشیم، تا خدا چه فرماید" (ص ۹۱)

"این بزرگان همه به جبر فرو رفتند، این عارفان. اما طریق غیر آن است، لطیفه ای هست بیرون جبر. خداوند تو را قدری می خواند، تو خود را جبری چرا می خوانی؟ او تو را قادر می گوید، تو را قدری



می گوید، زیرا مقتضای امر ونهی و وعد و وعید و ارسال رسل، این همه مقتضای قدر است. آیتی چند هست در جبر، اما اندک است. او سوی بنده می آید، زود بنده سوی حق می رود. (یحییهم و یحبونه) (ص ۲۴۵)



* زیرسیستم عبارت است از سیستمی که درون سیستم بزرگ تر است و خروجی یا نتیجه آن، یکی از عوامل ساختاری سیستم بزرگ تر خود است.
** جبر در لغت، بستن استخوان شکسته و یا وصل کردن رگ پاره شده است. منظور مولانا از این بیت و ابیات بعدی این است که تا کسی کبر و منیت خود را نشکسته و تسلیم مطلق حق نشده است، اجازه جبری بودن (واصل دانستن خود به حضرت حق) را ندارد. ولی چنان چه شکست و تسلیم شد، از جانب حضرت حق سخن فرموده و عمل می نماید.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع:

- ۱- قرآن کریم
- ۲- مثنوی معنوی
- ۳- دیوان شمس تبریزی
- ۴- نامه های عین القضاة همدانی
- ۵- مقالات شمس تبریزی
- ۶- روش تفکر سیستمی / ژوئل دورونسی و جون بیشون / ترجمه دکتر امیرحسین جهاننگلو
- ۷- ضربان قلب حقیقت مطلق / اشو